بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 24/2/1387

مرحوم شهید صدر فرموده بودند که بحث تداخل اسباب و مسببات در اوامر مولوی با اوامر ارشادی فرق دارد در اوامر ارشادی ما قائل به عدم تداخل در اسباب و تداخل در مسببات میشویم و آن را بر مثال المتنجس لایتنجّس ثانیا در این بحث پیدا کردن که اگر ما عقلا تنجس ثانیِ متنجس را میگفتیم که اشکالی ندارد بنابراین دلیلی که میگه اغسل ثوبک من البول و دلیلی که گفته اغسل ثوبک من الدم، قاعده در این دو دلیل این هست که ما بگیم هم بول حالا به جای بول غائط بگذاریم که دقیقتر باشد هم غائط و هم دم هردو منشأ تنجیس میشوند هرکدام فردی از نجاست را تشکیل میدهند ولی هردوی این نجاست ها با یک غسل برطرف میشود اینکه دوتا نجاست ایجاد میکنند یعنی عدم تداخل در اسباب اینی که با یک غسل هردو نجاست برطرف میشود یعنی تداخل در مسببات ، این تعبیری است که مرحوم شهید صدر کرده است ،اصل مطلب ایشان درست است ما بحث خاصی در این مطلب نداریم ولی دوتا نکته اینجا هست شکلی و ماهوی، اما نکته های شکلی ،یکی اینکه این اسم گذاری که ایشان کردن که این را اسمش را گذاشتن تداخل در اسباب و آن را گذاشتن تداخل در مسببات ،یک اصطلاح خاص است در واقع ایشان میگن که اصل حکم نجاست را اینکه متعدد هست یا متعدد نیست آن را تداخل در اسباب گذاشتن آن خوب است و عیبی ندارد ،تعدد عدم تداخل است ،عدم تداخل تعدد در اسباب است ، اما اینکه وقتی نجاستها دوتا شد آن فعل خارجیی که لازمه نجاست هست آن را اسمش را گذاشتن تداخل در مسببات ،ما در احکام تکلیفیه خود حکم تکلیفی امتثال را به دنبال دارد یعنی یک بحث این هست که آیا دوتا وجوب به گردن ما میاد یا نمیاد، وقتی دوتا وجوب آمد خود وجوب لازمه اش امتثال است که آن تداخل در مسببات که میگیم آنچیزی که اقتضای عقلیِ وجوب هست ، مقتضای عقلی این هست که امتثال بحث این هست که تداخل اسباب آیا دوتا وجوب تعلق میگیرد، تداخل مسببات این است که این دوتا وجوب چگونه امتثال میشود ،اما در بحث احکام وضعیه این شکلی نیست ،خوب دوتا نجاست اینجا تحقق پیدا میکند اما حالا اینکه این دوتا نجاست شد چه حکمی از احکام دارد آن یک باب دیگه ای هست و اساسا اینی که ایشان قائل شده که عدم تداخل در اسباب و تداخل در مسببات ، این تداخل در مسببات که قائل شده است در خصوص این مثال است و آن هم با این لسانی که این نجاست و مطهریّت اثبات شده ، اغسل ثوبک، اما اگر حالا از اول دلیل این شکلی نشد گفته بود لا تصلّ فی ثوبٍ اصابه الدم که ارشاد بود به اینکه آن نجس هست، یا یک روایت دیگه ای بود که لاتصلّ فی ثوبٍ اصابه الغائط که ارشاد به این بود که غائط منجّس هست، خوب حالا چه چیزی این نجاست را برطرف میکند ما نمیدانیم آن را باید از خارج استفاده کنیم ،خصوص این مثال به گونه ای هست که چون با تعبیر اغسل گفته این اغسل ارشاد به دو امر بوده هم ارشاد به نجاست ثوبی که دم به آن اصابت کرده است یا غائط به آن اصابت کرده است هم ارشاد به مطهریّـت غسل ،این در این مثال خاص به دلیل اینکه به این گونه خاص مثال آمده است بحث ایشان درست است ولی در مثالهای دیگه باید دید دلیلی که مطهریّت را اثبات میکند آن دلیل به چه شکلی است آیا مطلق غسل را کافی دانسته یا کافی ندانسته است دیگه یک حکم کلی ما نمیتوانیم در تداخل در مسببات به اصطلاحی که ایشان ذکر کردن ذکر کنیم ، این یک مورد کاملا خاص است ودقیقا هم لسان خاصی که وجود دارد بحث ایشان صادق است ، این یک نکته ، نکته دوم این مطلبی که ایشان فرمودند عدم تداخل در اسباب در اوامر ارشادیه که خوب حالا ما عرض کردیم بهتر به جای اوامر ارشادیه تعبیر بکنیم احکام وضعیه ، بین احکام تکلیفی و وضعی بخواهیم فرق بگذاریم، این در این مثال خاص درست است ولی همیشه اینجور نیست که مثالها به این شکل باشد ،مثال، اگر گفتم که کسی که از چهار راه رد شد هزار تومان جریمه به ذمه اش تعلق میگیرد ، حکم وضعی ،کسی که به پلیس توهین کرد ضامن هزار تومان هست دوتا جزا را اینجا به کار بردن ، هر دوتاش حکم وضعی است یا حالا به نحو امر ارشادی هم میتوانیم اینجا را تعبیر بکنیم ، کسی که به پلیس توهین کرد باید هزار تومان بدهد که بگیم ارشاد به ضمان هست ، خوب اینجا دقیقا همان بحثهای احکام تکلیفیه میاد که ضکان به یک طبیعت واحد مرّتاً معقول هست یا معقول نیست ، لازمه حدوث عند الحدوث این هست که دوتا ضمان ، من هم ذمه ام مشغول بشود به هزار تومان به جهت عبور از چراغ قرمز هم ذمه ام مشغول بشود به هزار تومان به دلیل توهین به پلیس ،آیا امکان دارد عقلا که ذمه انسان دوبار مشغول بشود به هزار تومان به نظر میرسد اینجا هم همان مشکلی که آنجا مطرح بود که تعلق حکم تکلیفی به طبیعت واحده مرّتاً محال هست عقلا کما علیه القوم یا عرفا کما اینکه ما میخواستیم فرض بکنیم، که عرفا یعنی قبح عرفی دارد، این بحثهایی که آنجا مطرح میکردیم اینجا عین همین هم هست اینکه بگیم ذمه انسان دوبار مشغول الذمه به هزار تومان میشویم، این عرفا مشغول الذمه بودن تکرّر پذیر نیست دوبار این است که اصلا ظهور داشته باشد شرط در حدوث عند الحدوث ما باید آن جزا را مقیّد کنیم بگیم هزارتومانی غیر از هزارتومانی که شیئ اول می آورد ، یک مثال دیگه اگر کالایی که معامله شده است حیوان باشد ثبت الخیار یا إن صار المشتری مغبوناً ثبت الخیار لالمشتری ،اینجا آیا غبن و حیوان بودن مشتری که هر کدام یک خیاری را به دنبال میآورند اینکه ما بگیم دوبار حق فسخ میاد تعدد اعتبارین به شیئ واحد ، این ممکن است بگیم تعددش مقید به شرط میشود یعنی در واقع خیار فسخ معامله من جهت الشرعی ، یعنی یک نوع قیدی کأنّ باید بخورد و الا دوبار این طبیعت بگیم تحقق پیدا میکند مثلا این صحیح نیست ، حالا این مثال دوم خود خیار مقید میشود خیاری که به سبب حیوان بودن حادث شده ، یا بخاطر غبن حادث شده است ، اینها چون در واقع عرفا اعتبار تعدد خیار بدون یک خصوصیّت کانّ معقول نیست ،این است که باید بگیم خیار عیب یا یک قیدی امثال اینها بزنیم ، به هر حال گاه گاهی در احکام وضعیه هم همیشه اینطور نیست که حکم وضعیه حالا به خصوص این مثال اول را بهش بیشتر توجه کنیم ، ما نمیتوانیم یک حکم واحد در احکام وضعیه بار کنیم باید دید آن احکام وضعیه قابل تکرر هست یا نیست عقلائاً ، اگر هست اگر متعلقش واحد باشد میشود متکرر بشود یا باید متعلقش را قید زد ، اینجور بحثهای مختلف را باید در احکام وضعیه انجام داد و اینها دقیقا مثل حکم تکلیفیه میشود گاهی اوقات فرق میکند ، این که شهید صدر بطور کلی میفرمایند البته تعبیرشون امر ارشادی است ولی حالا با تعبیری که من عرض میکردم ،خوب ما بگیم حکم وضعی کلا اصل در آن عدم تداخل است ، نه ، گاهی اوقات حکم وضعی عین حکم تکلیفی است ، گاهی اوقات اصل در آن عدم تداخل است در آن مثالشان حق با ایشان است ولی اگر بخواهیم تعمیم بدهیم آن مطلب تمام نیست، در بحث مفهوم وصف که میخواهیم بحث کنیم ابتدائا باید برگردیم به بحث مناط دلالت جمله بر مفهوم ببینیم آن مناط در وصف میاد یا نمیاد ، برای همین میخواهم خلاصه آن بحث و مختاراتی که انجا مطرح شده بود اینجا طرح کنم، مرحوم شهید صدر سه مناط برای دلالت یک جمله بر مفهوم ذکر کرده بودند که دوتاش مهم هست و من روی این دوتا بحث میکنم، یکی را اینشکلی ذکر کرده بودن که اگر جزا به نحو وجود ساری حکم باشد مطلق الوجود باشد میگیم ان کان الزید عالما وجب اکرامه ، اگر ما تمام افراد وجوب اکرام را جزا قرار بدهیم برای عالم بودن زید ،خوب اگر قرار باشد زید عالم نباشد بازهم وجوب اکرام داشته باشد این خلف این است که جزای ما تمام افراد است خوب لازمه مطلب مفهوم داشتن است اگر جزای ما تمام افراد وجوب باشد این یک ، نکته دوم اینکه جزا طبیعی و سنخ الحکم باشد (طبیعت بدون قید و شرط) این طبیعت بدون قید و شرط این معلق بر شرط باشد یعنی نسبتی که بین شرط و جزا باشد نسبت توقفیّه باشد ،ضابطه دوم دوتا رکن دارد ، رکن اول اینکه نسبت جمله نسبت توقفیه باشد ، رکن دوم جزاء هم سنخ الحکم باشد ، یک ضابطه سومی هم ذکر کردن که خودشان هم قبول ندارند و ما هم وارد بحثش نمیشیم، آقای هاشمی در حاشیه ایشان یک ضابطه ای ذکر میکنند میگن یک موقعی شرظ به منزله موضوع حکم هست یک موقعی جزا به منزله موضوع حکم هست اگر جزا باشد مفهوم ثابت نیست ولی اگر شرط به منزله موضع حکم باشد مفهوم ثابت است، ایشان رد واقع اشاره به یک نکته ای دارند میگن ما یک موضوع داریم یک محمول ، اطلاق در ناحیه موضوع به نحو مطلق الوجود است ، اطلاق در ناحیه محمول به نحو صرف الوجود فهمیده میشود ،ایشان میگه که العلماء واجب الاکرام ، العلما به نحو انحلالی است یعنی هر عالمی این حکم برش ثابت است ولی واجب الاکرام تمام وجوب اکرام را برای علما ثابت نمیکند به خاطر همین منافات با این ندارد که علاوه بر علماء مثلا خدمتگذاران هم واجب الاکرام باشند سادات هم باشند ، و عناوین دیگری موضوع وجوب اکرام باشد ، چیزی که الاعلماء واجب الاکرام میگه میگه هر عالمی یک وجوب اکرام دارد اما این وجوب اکرام بخواهد همه افراد وجوب اکرام را حمل کند به علما ازش استفاده نمیشود ، پس فرق است بین اطلاق در ناحیه موضوع و محمول بخاطر همین ایشان میگه اگر جزا به منزله موضوع باشد به هر قرینه ای فهمیدیم که متکلم جزا را موضوع ، محور کلامش جزا باشد اگر محور کلام جزا باشد لازمه اش این هست که جزا اطلاقش اطلاق شمولی باشد ،استغراقی باشد ، اطلاقش که استغرقی شد مفهوم ازش استفاده میشود (العالم بگید که آن ان قلتها نیاد)ولی اگر جزا به منزله محمول باشد و موضوع کلام شرط باشد آنجا دیگه مفهوم نداریم ، به نظر میرسد که این ضابطه تطبیقی هست بر ضابطه اول شهید صدر ایشان فرموده بودند که اگر جزا به نحو مطلق الوجود باشد شرط مفهوم دارد، ایشان در واقع دارد صغرای آن را تعیین میکند ،میگه کجا جزا به نحو مطلق الوجود هست ؟ جایی که جزا محور کلام باشد ، اگر جزا محور کلام باشد لازمه اش این هست که به نحو اطلاق شمولی باشد وقتی شمولی شد مفهوم ثابت میشود ، ولی ایشان میگه ضابطه دیگری هست غیر از آنی که شهید صدر ذکر مرده ، نه این همان ضابطه شهید صدر هست نه ضابطه دیگر، علاوه بر اینها اساسا مصداقیت این ضابطه برای کلام شهید صدر هم مسلم نیست ما این مطلب را در همین جلسه قبل در مورد اینکه اطلاق در ناحیه موضوع به نحو مطلق الوجود فهمیده میشود ودر ناحیه محمول به نحو صرف الوجود این را گفتیم که این دائمی نیست مجرد اینکه یک شئی در موضوع اخذ شده ، العالم در موضوع اخذ شده که بگیم حتما باید مطلق وجود باشد نه العالم ممکن است صرف الوجود عالم باشد مجرد اینکه یک شیئی در موضوع اخذ شده است اطلاقش را شمولی نمیکند ،شمولی بودن اطلاق به ضوابط دیگری وابسته است بله غالبا همینطور است غالبا اطلاق در ناحیه موضوع شمولی و در ناحیه محمول بدلی است ، ولی این معناش این نیست که همیشه چنین هست ،نه ، بعضی وقتهاست، پس این ضابطه ای که آقای هاشمی مطرح میکنند اولا جدید نیست و تعیین مصداق است برای ضابطه شهید صدر و ثانیا این مصداقیّتش هم دائمی نیست ، و مصداقیتش هم غالبی است، بنابراین عمده اش نکته ای است که شهید صدر ذکر کرده اند، اما ما در واقع میگفتیم که مفهوم عمدتا به قرائن خاصه است ولی اینها را در دو محور دنبال میکردیم این دومحور یک محورش شبیه کلام آقای هاشمی هست و ملاحظه ای که در مورد کلام آقای هاشمی داشتیم بر عرض ما هم وارد است ، ما میگفتیم گاهی اوقات متکلم در مقام بیان مئرا شرط است گاهی اوقات در مقام موارد جزاست ، ما تعبیر موضوع و محمول نمیکردیم، تعبیر میکردیم آیا متکلم میخواهد حکم موارد شرط را بیان کند یا حکم موارد جزا را بیان کند قرائن خاص مورد تعیین کننده این است که سه جور احتمال دارد در قضایای شرطیه گاهی اوقات متکلم در مقام احکام مترتب بر شرط است گاهی اوقات متکلم در مقام مواردی هست که این جزا مترتب میشود گاهی اوقات فقط ملازمه بین این دوتا را میخواهد ثابت کند، مثالهایی که سابق زدم هم تکرار میکنم اگر فرض کنید سوال میکنند فی ایّ صورتٍ یجب اکرام العلما میگیم اذا کان العلما عدولا وجب اکرامهم، در مقام بیان موارد جزا است ، یک موقعی میگیم ایّ شیئٍ حکم العلما اذا کانوا عدولا، میگیم اذا کانوا عدولا وجب اکرامهم این در مقام بیان احکام مترتب بر شرط است که اینجا مفهوم به آن معنای اصطلاحی ندارد یک مفهوم دیگه استفاده میشود آن این است که علمای عدول فقط وجوب اکرام دارند هیچ حکم دیگه ای ندارند که این غیر از مفهوم اصطلاحی است ، مفهوم اصطلاحی این هست که میگیم وجوب اکرام در حق علمای عدول است نه اینکه علمای عدول این حکم را دارند ودیگه حکمی ندارند، گونه سومی هست گاهی اوقات نه در مقام بیان تمام موارد شرط است نه درمقام بیان تمام موارد جزا است میخواهد ملازمه بین شرط و جزا را بیان کند میگه اذا کان یوم الجمعه وجب الغسل نه میخواهد همه افراد روز جمعه را بیبان کند نه میخواهد همه موارد اغتسال را بیان کند حکمی که در روز جمعه هست حکم خاص را میخواهد بیان کند میخواهد بگه بین روز جمعه و ووجوب غسل ارتباط و ملازمه وجود دارد خوب اینجا نه از سنخ مفهوم اصطلاحی انجام میشود نه مفهوم از سنخ آن مفهوم دیگه ای که ما عرض کردیم که در اینجور جملات گفتیم استفاده میشود ، این ضابطه ای که ما ذکر میکنیم ملاحظه اولی که بر کلام آقای هاشمی ذکر میکردیم برش وارد میشود که این ضابطه برگشت به این است که گاهی اوقات جزا مطلق الوجود است، این که میگیم متکلم در مقام بیان موارد جزاست یعنی چی ؟ یعنی مطلق الو جودِ جزا را متکلم میخواهد بیان کند، این عبارتٌ اخرای آن است که گاهی اوقات در مقام قرائن مقامیه اقتضا میکند که متکلم همه موارد جزا را بیان کند که اینجا مفهوم دارد که آقایون گاهی اوقات اینجوری تعبیر میکنند میگن جمله ای که د رمقام تهدید هست مفهوم دارد ، مرادشون همین است ، مثال میزنند اگر سوال کردن **مالذی لاینجّسه شیئٌ** جواب دادن **کرٌّ** ، کرّ لقب است اینجا ولی مفهوم دارد چون سوال از این نیست که یک از افرادی که **لاینجّسه شیئ** ٌ را به من بیان کن مراد تمام افرادی که **لاینجّسه شیئٌ** را سوال کردن است، چون تمام افراد را سوال کردن مفهوم دارد، که اختصاص به شرط هم ندارد ، سبب هم ندارد، به هر شکلی از اشکال آن عبارت بیان بشود آن مفهوم ثابت است چون در واقع نکته اصلی این هست که متکلم در مقام تمام موارد حکم مذکور در جزا هست اگر جمله جزائیه باشد یا تمام موارد حکمی که درمحمول ذکر شده است ، اگر مثلا در جمله لقب و امثال اینها باشد ، عمده اش همان نکته و ضابطه اولی هست که شهید صدر بیان میکند البته این ضابطه اشکال دومی که ما به آقای هاشمی میگردیم به این ضابطه نیست چون ما فارغش را موضوع و محمول قرار ندادیم فارغش چیز دیگه ای هست ، این دقیقا همان کلام شهید صدر هست ، خوب این یک ضابطه که ما ذکر کردیم که بازگشت میکند به همان ضابطه شهید صدر، ضابطه دیگری که اینجا قبلا ذکر میکردیم آن این است ،اول مثال را بزنم ،این روایت **سألت الامام عن البختج فقال إن علمت انه طبخ علی الثلث فاشربه**، در واقع سوال کرده حکم بختج چیست ؟ از این موضوع گفته اگر این حالت درش بود جایز است خوردنش، اینجا ظهور اینکه متکلم در پاسخ تمام صور سوال سائل را میخواهد پاسخ بدهد این ظهور کاشف از این است که این کلام باید مفهوم داشته باشد چون اگر کلام مفهوم نداشته باشد تمام سوال سائل پاسخ داده نشده است، فرض کنید شما سوال میکنید که ما حکم المرأة المستحاضه،جواب بدهند **اذا کانت الاستحاضه کثیره حرم دخول المسجد**، خوب اگر قرار باشد استحاضه کثیره سکوت داشته باشد خوب سوال پاسخ داده نشده است ، این معناش این هست که باید مفهوم داشته باشد ،مفهوم داشتن نکته اش این هست که گاهی اوقات اگر کلام مفهوم نداشته باشد سوال سائل پاسخ داده نمیشود و متوقف است بر مفهوم ، این را شاید بشود به عنوان یک ضابطه جدید غیر از ضابطه هایی که، ظاهرا ضابطه جدیدی باید آن را تلقی کنیم، الان وقت تمام شد من فقط میخواهم د رمورد آن ضابطه ای که شهید صدر در مورد ضابطه دومی که ذکر کرد سنخ الحکم و شخص الحکم یک بحثی داریم که فردا بحث میکنیم،